



اقیانوس خالی

نگاهی به نمایشنامه «طاووس» نوشته صادق عاشور پور

هومن نجفیان

نکته نخست: تضاد جهان واقعیت و نمایش جهان واقعیت، وقایع، رویدادها، آنچه با روزمرگی قرابت دارد.

جهان نمایش: خیال، بازی

واژه نمایش در نمایشنامه حاضر معادل سیاه‌بازی است زیرا سیاه‌بازی تنها نمایشی است که این گروه انجام می‌دهند و ما هم بر استاد بر این نکته، این نوشتار را نگاشتیم.

(۱) طاووس: «چرا اسم نقش (جهان نمایش)،

اسم واقعی ام (جهان واقعیت)» ۳۲/

(۲) بلور: «آگه تو نمایش وزیرپوشی (جهان

نمایش)، اینجا مت منی گدا گشنه (جهان

واقعیت)» ۲۰/

(۳) وزیرپوش: «تو هم آگه سیاه نمایشی و تو

نمایش هر غلطی خواستی می‌کنی (جهان

نمایش)، اینجا فرق می‌کنه درب و داغون

(جهان واقعیت)» ۲۱/

(۴) شلی‌پوش: «دلت می‌خواست عاشق‌پوش

باشی؟ (جهان نمایش)» ۳۰/

بلور: «دل‌م می‌خواست عاشق‌پوش باشم...

(جهان نمایش)» ۳۰/

بلور: «می‌خوام ببینم چه جور می‌شه...

موتیف‌ها عبارتی است که به عنوان تیترو نوشتار برگزیدم.

طاووس: «چرا اسم نقش، اسم واقعی‌ام» ۳۲/

این نشانه‌ها را جست‌وجو می‌کنیم. تا به عبارات

تازه‌ای دست یابیم. با کنکاش موتیف‌های متن با

سه نکته مواجه شدم.

نکته نخست: تضاد جهان واقعیت و نمایش؛

نکته دوم: شباهت جهان واقعیت و نمایش؛

نکته سوم: حضور جهان نمایش در جهان

واقعیت.

این نکات را پی‌گیری می‌کنیم و سرانجام به

نکته اصلی (زیبایی‌شناسی) نمایشنامه دست

می‌یابیم. زیرا هدف بنیادین ما یافتن پاسخی

درخور برای این پرسش است. آیا نمایشنامه‌نویس

توانسته با بر هم ریختن قواعد گونه‌های رئالیسم

و نمایش‌های تحت‌حوضی به یک زیبایی‌شناسی

نوین دست یابد.

چرا اسم نقش، اسم واقعی‌ام.

یکی از نکاتی که باید پیش از نگارش

طرح گردد، گونه نمایش است. تشخیص نوع

نمایشنامه حاضر کار دشواری است. به این جهت

که نمایش مرز واقع‌گرایی (رئالیسم) و نمایش

سنتی سیاه‌بازی (کمدی) را می‌پیماید. دو گونه

متضاد که نمایشنامه‌نویس آن را در کنار یکدیگر

قرار می‌دهد و گونه جعلی را پدید می‌آورد. گونه

جعلی به این معنا که مبانی نمایشنامه حاضر نه بر

اساس زیبایی‌شناسی آثار رئالیسم شکل می‌گیرد

نه بر اساس آثار سیاه‌بازی. نه تلخ و جدی است،

نه شاد و مسرت‌بخش. اما، این گونه جعلی چه

نام دارد؟ این پرسشی است که پاسخ دادن به آن

دشوار و حتی ناممکن است. اما نمایشنامه‌نویس

یک رشته نشانه‌ها و موتیف‌هایی را در اثر خود

تعبیه کرده است که باید آن را ردیابی کرد و به

ماهیت اثر دست یافت. یکی از شاخص‌ترین این



با پی گیری موتیف های نمایشنامه به این نکته دست می یابیم که نمایشنامه نویس با در کنار هم قرار دادن دو جهان واقعیت و نمایش، قصد دارد جهان سومی را بیافریند که نه واقعیت است و نه نمایش، بلکه ترکیبی از هر دوی آنهاست. این جهان ذهنی، جهانی است که بر اساس پندار نویسنده طراحی شده است. اما مبانی زیبایی شناسی این جهان بر اساس چیست؟ نمایشنامه نویس با بیان درون مایه و موتیف های اثر نشانه هایی را به ما ارائه می دهد که ما در یابیم او تعامداً جهان واقعیت و جهان نمایش را بر هم می ریزد و از نو ترکیب می کند، زیرا می خواهد به یک باز تعریف دست یابد، اما آیا این تعریف واجد ارزش های زیبایی شناسانه است؟

نمایش رئالیسم می خواهد با نزدیک شدن به مرزهای واقعیت تماشاگر را در توهم صحنه ای شریک سازد، اما نمایش سیاه بازی قصد دارد توهم را از تماشاگر بزداید. به همین علت رئالیسم بر اساس جهان واقعیت طرح ریزی می شود و سیاه بازی بر اساس جهان نمایش. اما نمایشنامه «طاووس»، گرته برداری از هر دو گونه تناثری است، اما به هیچ یک از این دو گونه وابسته نیست و این نکته زمینه بیگانگی تماشاگر را فراهم می آورد.

به پرداخت رئالیستی این صحنه توجه فرمایید: «وزیرپوش به سرعت بلند شده و یقه بلور را می گیرد و با کله محکم به میان صورت بلور می زند. بلور از درد به خود می پیچد، صدای سوت پاسبان، هر دو متوجه صدا. صدای سوت قطع می شود، بلور دست از صورت برمی دارد دهان و دماغش خونی است» ۲۰/

به صحنه دیگری از این نمایش توجه کنید: «طاووس به شدت سرفه می کند، ولی یکباره سرفه اش قطع می شود، دستان خود را جلو دهان دارد، مضمض می شود، خون میان دستانش پر شده، می ماند چه کند. بلور متوجه شده، دستمالی از جیب درمی آورد و به طاووس می دهد» ۳۱/ در اینجا زیبایی شناسی بر اساس واقع گرایی (رئالیسم) پدید می آید و صحنه پردازی، جزء به جزء به این منطبق یابند است. اما در برخی از لحظات، نمایشنامه این قاعده را رعایت نمی کند و زیبایی شناسی بر اساس

بلور: «اونکه بد نکرد: از صندوق کشی (طبقه پایین) به وزیر پوشیت (طبقه بالاتر) رسانند» ۲۵/ وزیر پوش: «چه فرق می کنه، آجان یا امنیه (نقش اجتماعی)، هر دو نوکری دولته (نقش اجتماعی)» شلی پوش: «این کارو باید هیبت پهلوون پوش (نقش نمایشی) می کرد نه تو.» ۲۷/ آجان یا امنیه (نقش اجتماعی) = هیبت پهلوون پوش (نقش نمایشی) نکته سوم: حضور نمایش در جهان واقعیت بلور و سایر نمایشگران پاره ای اوقات برای زدودن اندوه طاووس (کاستن خشونت از جهان واقعیت) به اجرای نمایش می پردازند. «بلور: خدا یا چی می شد می تونستم کاری براش بکنم شلی پوش: همین که واسه فراموش کردن درد براش می خونی و می رقصی کلی کاره» ۲۹/ «بلور: چه فایده ای داره. شلی پوش: بی فایده هم نیس، یه مدت درد از یادش می ره.» ۲۹/

وقتی شاهدخت خانم نصیبش می شه (جهان نمایش) «شلی پوش: «حالت خوبه بلور... (جهان واقعیت) اون نمایشه (جهان نمایش)، واقعیت که نیس (جهان واقعیت)» ۳۱/ در این موتیف ها شاهد آنیم که دو جهان واقعیت و نمایش در تضاد با یکدیگر قرار دارند. نکته دوم: شباهت جهان واقعیت و نمایش (۱) «طاووس: خوشبختی چیه؟...» ۳۲/ بلور: «صت آخر نمایش» شاه پوش: «که شاهدخت توسط پهلوون از چنگ دیو خلاص می شه و با شاهزاده عروسی می کنه» ۳۳/ در اینجا نمایش به علت نزدیکی با جهان واقعیت، زندگی را تفسیر می کند، توضیح: این قضاوت بر اساس دیدگاه شخصیت های نمایش است نه نگارنده مقاله. (۲) متن بر اساس قرابت نقش های نمایشی و پیشه ها (نقش های اجتماعی) به تعریف طبقات اجتماعی می پردازد. به این نمونه ها توجه فرمایید:



وزیرپوش برای بلور براق می‌شود» ۲۴/
 نمایشنامه‌نویس ناخواسته میان مرزهای
 واقع‌گرایی (رنالیسم) و نمایش در نوسان است.
 گاهی پرداخت صحنه‌ها به شدت عینیت‌گرا
 (الگوبرداری رفتار از جهان واقعیت است) و گاهی
 نمایشی و خیالگون. این چندگانگی در هنگام
 خواندن متن نمایشنامه، آزاردهنده نیست و تنها
 خواننده را دچار حیرت می‌کند. اما، در هنگام
 اجرا، تماشاگر را شکنجه می‌دهد.

این تناقض زمانی شکل بحرانی به خود می‌گیرد
 که صحنه‌پردازی نمایش (سیاه بازی) در کنار
 صحنه‌پردازی واقع‌گرایی (رنالیسم) چیده شده
 است.
 این کنتراست به هنگام تماشا به شدت وحشتناک
 است. در این نوع چیدمان صحنه‌پردازی نمایشی
 ناتمام رها می‌شود و صحنه‌پردازی واقع‌گرا آغاز
 می‌گردد و برعکس تصور نمی‌کنم تماشاگران

شیوه‌نمایش شکل می‌گیرد.
 «طاووس: من رفتنی‌ام.
 بلور: نه...»

بلور... برمی‌خیزد، دایره‌زنگی را بالای سر گرفته
 و دیوانه‌وار می‌لرزد بعد از آن یک پا را به زمین
 می‌کوبد و چنبره دایره‌زنگی را به کف می‌زند و
 می‌خواند.

بلور: ای بگرفته از وفا، گوشه کران چرا چرا؟
 و...» ۴۸/

در اینجا عصبیت بلور در شکل نمایشی ترسیم
 می‌شود (نه رنالیسم). اما در صحنه دیگر این
 نمایش، عصبیت بلور با منطق رنالیسم به نمایش
 گذاشته می‌شود. بلور پس از آنکه درمی‌یابد،
 وزیرپوش موضوع تب لازم (مرگ طاووس) را به
 میان می‌آورد این واکنش را انجام می‌دهد:
 «بلور تفی به صورت وزیرپوش می‌اندازد، وزیرپوش
 تفت را با آستین پاک می‌کند، طاووس عق می‌زند.

بتوانند این گوناگونی را در لحظه اجرا تاب
 بیاورند. به این چیدمان توجه فرمایید:
 الف) زیبایی‌شناسی بر اساس نمایش: به
 پرداخت نمایشی صحنه‌ها توجه کنید.

«هر دو شروع می‌کنند. بلور دایره‌زنگی به
 دست (زن) و شلی‌پوش نقش سبزی‌فروش (مرد)
 را بازی می‌کنند، می‌رقصند و می‌خوانند» ۳۹/
 «بلور: عمو سبزی‌فروش.

شلی‌پوش: بله...» ۳۹/

«بلور: این بادمجونه.

شلی‌پوش: بله.

بلور: باب دندونه.

شلی‌پوش: بله.» ۴۱/

ب) زیبایی‌شناسی بر اساس واقع‌گرایی: به
 پرداخت جزء به جزء صحنه توجه فرمایید:

«سرفه ناگهانی طاووس. هر سه را مات می‌کند.
 طاووس دست جلو دهان می‌برد و خون از لای
 انگشتانش بیرون می‌زند» ۴۱/

ج) زیبایی‌شناسی بر اساس نمایش: به پرداخت
 نمایشی صحنه توجه فرمایید:

«شاه‌پوش: به دستور که ساکت شدید؟

بلور: خودمان قیله عالم.

شاه‌پوش: خودتان غلط کردید (نعره می‌زند)
 آهای... میرغضب...»

شلی‌پوش: (شیشکی درمی‌کند)» ۴۱/

چنان‌که مشاهده کردید تمام عبارات به صورت
 پیوسته در متن نگاشته شده است و در کمترین
 زمان ممکن دو گونه متضاد تئاتری واقع‌گرا
 (رنالیسم) نمایش سیاه‌بازی (کمدی) جایگزین
 یکدیگر می‌شود. این جانشینی زمینه سرگیجه
 تماشاگر را فراهم می‌آورد.

